

ساختار نئوالهیاتی خشونت در فرهنگ سیاسی اسرائیل



امیر رضائی پناه
مدیرس دانشگاه و کارشناس مسائل اسرائیل

فرهنگ سیاسی چنانکه امثال کالین مورفی بیان می‌کنند، بستری برای مصالحه و خشونت است. شخصیت هر بازیگر در ارتباط با محیط داخلی و خارجی، رفتار آن را تعیین می‌کند. مفصل‌بندی مفهومی، نشانگانی و استعاری هر گفتمان و ساختار سیاسی به‌ویژه کیفیت به‌ویژه آن از عناصر و مولفه‌های اقتاع و اقتدار (قدرت مشروع) یازور و غلبه را بازتاب می‌کند. جهان‌بینی صهیونیستی مبتنی بر اصل بقا و «موازه تهدید» است. کانون فهم نخبگان اسرائیلی از جهان سلبی و استوار بر شناسایی منابع و نیروهای تهدیدزا و حصول به امنیت پایدار و همه‌جانبه است. کانون فرهنگ سیاسی و گفتمان راهبردی اسرائیل را «اصل بقا» و فهم امنیت پایه از منطقه و جهان می‌سازد. فرهنگ سیاسی در اسرائیل بیش از آنکه ایجابی باشد، سلبی است. «موازه تهدید» یا «موازه وحشت» رکن کانونی است که زنجیره همگرایی، ائتلاف و همکاری و در برابر آن واگرایی، اگونیسم و آنتاگونیسم را ساخت‌بندی می‌کند.

اسرائیل دارای شخصیت خشونت طلب بوده و به‌صورتی ناهمگن در محیطی پرتنش قرار گرفته است. اساس شکل‌گیری اسرائیل استوار بر بحران بوده و این روند بحران را عملاً دولت اسرائیل را به «ستاد مدیریت بحران» به‌ویژه «بحران امنیت» بدل کرده است. اسرائیل به عنوان سازهای ناهمساز با بازیگران و سرزمین‌های اطراف خود در نتیجه عوامل متعدد به‌ویژه اراده و خواست استعمار در فلسطین تشکیل شد. نتیجه طبیعی چنین زایشی، پیوستار همیشگی بحران، چالش و تضاد است. تضاد و تناقض میان اسرائیل و همسایگان و دیگر بازیگران منطقه، برآیندی جز توجیه و صدور خشونت ساختاری و جنگ و ترور از سوی این موجودیت نمی‌تواند داشته باشد. این موضوع زمانی حادتر می‌شود که به ریشه‌ها و پشتوانه‌های آن در متون الهیاتی و رفتار بنیان‌گذاران «دولت یهود» دقت بشود. «میثاق‌ریسم استوار بر معنویت سکولار- عمل‌گرا» شاید مهم‌ترین میراث الهیاتی دولت یهود در فرهنگ سیاسی باشد. رفتار مبتنی بر خشونت، روح نهفته در ذات و سرشت برآمده از بافتار نئوالهیاتی سیاسی و سکولار دولت یهود است.

خوناش اومانیتستی- سکولار اوسیانیتسم یهودی

برآمدن جنبش صهیونیسم با نمایان شدن خوانشی نوین از الهیات سیاسی و مسیانیتسم یهودی همراه بوده است. خوناشی اومانیتستی و سکولار از دین یهود با آثاری همچون کتاب «دولت یهود» تئودور هرتسل امکان بروز و ظهور یافت. ویژگی این خوناش جدید این بود که این بار نه روحانیت و نه متکلمین و نه عرفای یهودی، بلکه رجال سیاسی و اجتماعی به تفسیر تاریخ و تراش یهودیت پرداختند. میراث گسترده دامن یهودیت (اعم از دین و قوم یهود) این بار با همه‌زی سیاست و جامعه و منافع اقلیتی خاص به‌سختن درآمد. پس از ظهور صهیونیسم، مهم‌ترین و اصلی‌ترین خط ممیز در میان یهودیان، نسبت‌یابی هر گفتمان و جریان با اندیشه صهیونیسم و دولت اسرائیل بوده است. ارجاع صهیونیسم به الهیات سیاسی، تنها بازگشتی شدید و خشن به سکولاریسم نیست، بلکه بازگشتی نئوالهیاتی به تاریخ‌دژنریتیست دین یهود است. تاریخی که گویا تقدیر و مشیت الهی هدایت‌کننده اصلی و بلافصل آن است. از دید تعامی صهیونیسم، برخلاف تعین‌گرایی یا ماتریالیسم تاریخی مطرح شده در آثار افرادی همچون کارل ماکس و فردریش انگلس، موعودگرایی معنایی استعاری است که برآینده بازبشیرت در تاریخ، برای تغییر، اصلاح یا انقلاب دلالت دارد. در خوانش نئوالهیاتی آبی صهیونیست، واژگان موعودگراییانه یادآور آثر است که انسان (همانند خداوند در مسیحیت یا خاخامی) می‌تواند جریان تاریخ را تغییر دهد اما اینکه چگونه، چه زمانی یا به چه شکلی این کار صورت می‌پذیرد تعیین نشده است. بازاندیشی در مبانی دینی- الهیاتی با هدف ارائه یک خوناش سکولار، اومانیتستی، عمل‌گرا و کشمگر از موعودگرایی یهودی در راستای تاسیس دولت یهود بزرگ‌ترین بدعت جنبش صهیونیسم بوده است. در این راستا، هر فرد یهودی و در مقام بالاتر اجتماع یهود، مستحیل در دولت یهود می‌شود. آنچه در غایت امر مهم بوده و دیگر امور منوط بدان است، دولت یهود می‌باشد. بر این اساس، مسیانیتسم یهودی بدل به دولت یهودی می‌شود.

تئودور هرتسل ماشیح سکولار

صهیونیسم تشودر و هرتسل را می‌توان پاسخ یهودی خاصی به چالش‌های روشنگری، سکولاریسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم دانست. مفهوم دینی تبعید یهودیان در راستای منطق خدسامی‌گری بوده این بدان دلیل است که رنج‌کشیدن (تحمل رنج قدسی) به‌صورتی نتگانگ با مفهوم ماموریت الهی یهودیان همراه بود. این باور به عدالت خدایی که تلاشی برای تبیین معنای مساله‌ای غایی است، مساله روان‌شناختی کنار آمدن با رنج‌های شخصی و جمعی تاریخی را تسهیل کرده است. یک پناهگاه روان‌شناختی قدرتمند همین اعتقاد موعودگراییانه به عدالت الهی بود، یعنی باور به ایده هزاره‌گراییانه رهایی و بازگشت به سرزمین

نشست همسایگان افغانستان در تهران

پیامی که می‌توانست تحت‌الشعاع حاشیه‌ها قرار نگیرد



میراحمدرضا مشرف
پژوهشگر حوزه بین‌الملل

در دو روز گذشته تهران میزبان نشستی با محوریت مسائل افغانستان بود که در آن برخی قدرت‌های تاثیرگذار منطقه‌ای و همسایگان افغانستان مشارکت داشتند. این نشست در شرایطی برگزار شد که حدود ۲۰ روز بعد شاهد پربایی سومین نشست بین‌المللی دوحه در رابطه با افغانستان خواهیم بود. به نظر می‌رسد که هدف اصلی نشست تهران نیز رابینتی هر چه بیشتر کشورهای منطقه در زمینه همین اجلاس بوده است. با در نظر گرفتن این موضوع، در مورد نحوه برگزاری و نتایج و دستاوردهای اجلاس همسایگان افغانستان در تهران می‌توان به نکات زیر اشاره کرد.

پیامی مشترک از جانب کشورهای همسایه به طالبان

بنیانگذاران ۴ کشور ایران، پاکستان، چین و روسیه در شرایطی در تهران دور هم جمع شدند که همگی آنها با دغدغه مشترکی با به این نشست گذاشته بودند؛ آنها نگران آن بودند که نشست سوم دوحه که ظاهراً تحت مدیریت سازمان ملل برگزار خواهد شد، به محملی برای بازگشت قدرت‌ها و کشورهای فرامنطقه‌ای و به‌خصوص آمریکا و متحدانش به افغانستان تبدیل شود. دقیقاً بر مبنای چنین دیدگاهی بود که آقای علی باقری، سرپرست وزارت خارجه ایران در پیام افتتاحیه نشست تهران تاکید می‌کند که «کشورهای منطقه نمی‌خواهند شکست خوردگان نظامی دیروز، این بار بخواهند با عنوانی سیاسی یا کمک بشردوستانه مجدداً

موعود. در رفتاری تقریباً منحصربه‌فردی میان عقاید توحیدی، مذهب یهودی به‌صورت نزدیکی محدود به سرزمینی بود که در آن به بیان آغازین خود دست یافت. الهیات کلاسیک یهودی برخلاف جنبش صهیونیسم، بر آن بود که رهایی تنها از راه کتشر های ناشی از تهذیب فردی- رنج و دعا- سرعت می‌گیرد نه از راه کتشر جمعی سازمان‌یافته. ایدئولوژی مذهبی- موعودگرایی صهیونیستی بر این باور است که استقرار در سرزمین اسرائیل از سوی یهودیان پیش شرط رهایی و آمدن موعود یا به عبارت دیگر انجام کارویژه‌ها و رسالت‌های ماشیح از سوی قوم یهود است. بنابراین، «رها کردن این سرزمین مستقیم خلاف اراده الهی است. ایدئولوژی صهیونیسم آشکارا در تضاد مستقیم با ایده‌ها و هنجارهای لیبرالی است که بر اساس نظریه صلح دمکراتیک باید سیاست خارجی و امنیتی را در جهت راه‌حل صلح‌جویانه منازعه هدایت کند. انفعال نسبی که مشخصه صهیونیسم مسیحی است و در موضوع خود نسبت به کل سرزمین اسرائیل بازتاب یافته است، به دروازه‌های اورشلیم ختم می‌شود. این جنبش بر این باور است که اورشلیم باید از سوی دولت اسرائیل به عنوان پیش شرط رویدادهای آخرالزمانی اتخاذ شود. در این راستا، صهیونیسم مذهبی موعودگرا خود را به اورشلیم محدود نکرده و کل قلمرو سرزمین اسرائیل را در مرزهای موعود و قلمرویی می‌داند که نباید رها شود. به واقع، برخی حلقه‌های این جنبش به عنوان پیروان هرتسل، به این موضوع اشاره دارند که فزادن هنوز تحت کنترل دولت یهود در نیامده است.

بازگشت خشونت‌آمیز به صهیون بدون ماشیح

شاید اصلی‌ترین دعوی نئوالهیاتی صهیونیسم، پایان عصر تبعید و بازگشت به ارض موعود بدون نیاز به حضور ماشیح باشد. صهیونیسم مدرن سیاسی به بازگشت شبه‌موعودگراییانه مردم یهود به سرزمین باستانی مورد ادعایشان اشاره می‌کند، بدون آنکه نیاز به انتظار برای بازگشت موعود را مطرح کند. هدف این گروه بازیابی حاکمیت قوم یهودی بر فلسطین یا صهیون از راه تاسیس «دولت یهود» بوده است. صهیونیسم سیاسی شایهات‌هایی با عناصر خاص در سنت موعودگراییانه عصر تبعید دارد. صهیونیسم جنبش سیاسی و فرهنگی غریب‌دینی یا حتی ضد‌دینی است. همان‌طور که یاکوب شاولیت و الی لدره‌ندلر می‌گویند در موعودگرایی صهیونیستی ارجاع به موعود نمادین بوده و ابزاری جهت جلب نظر یهودیان به‌ویژه قشر مذهبی و ارتدوکس به صهیونیسم است. بازگشت به «موعودگرایی»، امر موعودگرا، «آخرالزمان» می‌تونه بر حفظ ظاهر باشد، چه تصنعی و چه بلاغی، در مقایسه با رویدادهای واقعی تاریخ مادی و ساخته‌بشری، به‌عنوان امری عمل می‌کند که هویت یهودی را می‌سازد و جواز کاربست خشونت حداکثری را در سایه «جنگ مقدس» به دولت یهود می‌دهد.

جواز خشونت برای فتح ارض موعود

در سنت تاریخ‌نگاری دینی پیشاصهیونیستی، عاملیت اصلی بانصوص، متون و ساختار دینی بود. در حقیقت روح اخباری‌گری در این دوران چیرگی داشت. سوژه انسانی عاملیت چندانی در این ورطه نمی‌توانست داشته باشد. عموم تاریخ‌نگاران پیشاملی‌گرا این تعبیر را به‌کار می‌بردند که ماهیت و ذات کتاب مقدس به‌صورت واقعی و عینی در دسترس ذهن بشری نیست تاتاریخی سکولار و جدای از نصوص دینی از ملت یهود را روایت کند. موشه ماخویر یکی از منتقدان فرهنگ اسرائیل تبیین می‌کند یهودیان می‌دانند همه آنها را نگان مستقیم پدران ابراهیم، اسحق و یعقوب هستند که «اسرائیل» را به اراده خداوند نامگذاری دگرپاره کردند. بنابراین همه آنها به‌صورتی تحت‌اللفظی در شمار بنی اسرائیل هستند. سرزمین وعده داده شده الهی شان «ارض المیعاد» یا «ارض موعود» سرزمین اسرائیل است. یهودیان به دلیل قصور و گناهان‌شان مجازات و از سرزمین مادری‌شان از سوی رومی‌ها تبعید شدند. اما خواروند در آخرالزمان ماشیح بن داوود را خواهد فرستاد که یهودیان تبعید شده را گرد هم خواهد آورد و آنها را به سرزمین مادری شان، سرزمین صهیون، باز خواهد گرداند. در برابر ایدئولوژی صهیونیستی همواره می‌کوشد تا این ولایت مقدس را سکولاریزه و این جهانی‌کند. بخش معادشناشانه، یعنی بازگشت صهیون، به «پروژه سیاسی» تبدیل شد؛ پروژه‌ای که در آن تئودور هرتسل، چنانکه بیان شد، ماشیح سکولار یا پیشگام و منادی اش تلقی می‌شد. از نظر صهیونیست‌های سیاسی چیره، تنها راه بازگشت و چیرگی بر سرزمین مادری و ارض موعود، ایجاد دولتی یهودی در فلسطین با کاربرد ناگزیر خشونت بود. خشونت در برابر دشمنان دولت یهود نه تنها امری مباح و مطلوب، بلکه وظیفه و رسالت هر فرد یهودی است. استقرار حاکمیت قوم یهود در صهیون تنها از رهگذر خون و جنگ مقدس ممکن است.

به نام ملت یهود، به کام دولت یهود

از نظر اجتماع یهودی در اروپای مدرن اولیه، سرزمین مادری یهود- که به‌صورت سنتی «صهیون» می‌خواندند- تصویر مذهبی مهمی بود اما امید چندانی برای بازگشت و اسکان واقعی در سرزمین اسرائیل نمی‌رفت. انتظار برای صهیون در طول قرن‌ها ناپدید نشد اما مانند پدیدار شدن ماشیح، به‌آینده مبهم و دور و دراز موقول شد. سرزمین اسرائیل با وجود ایده از نیل تفرات، بخش جدایی‌ناپذیر نمازگزاران و آداب نمازگزاران بود اما عنصر بنیادین زندگی و هویت یهودی را شکل نمی‌داد. سرزمین اسرائیل تلقی شدن به‌عنوان قلمرویی توپوگرافی، مشخصه‌هایی گرفت که هیچ اشتراکی با منطقه نسبتاً کم‌آب خاورمیانه نداشت. صهیونیسم یک بار برای همیشه یهودیان در تبعید را از انتظار انفعالی برای

ضهور ماشیح رها نید. بنیانگذاران اسرائیل ماشیح را از آسمان‌ها به زمین آورده و ابعاد قدسی و آسمانی آن را به ابعاد زمینی و این جهانی فوکااستند. بازگشت به صهیون مشروط به رهایی از راه ماشیح منتظر بود. این بازگشت به امید معنوی تبدیل شد تا امری پراکتیکال و واقع‌گرایانه. همگام با پایان سده نوزدهم، هنگامی که صهیونیسم وارد عرصه تاریخ شد، اجتماع یهودی ارتدوکس دشواری‌های بسیاری برای یکپارچه کردن این جنبش ملی‌گرایانه ناسیونالیستی در جهان‌بینی مذهبی‌اش داشت. صهیونیسم اگرچه خود را جنبش برای قوم و شریعت یهودی معرفی کرده، اما عملاً مراد نهایی آن، دولت یهود است. دولت یهود بر فراز دین و قوم یهود جای می‌گیرد.

سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین

اگرچه خط سیر رسمی «سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» بود، اما صهیونیست‌ها می‌دانستند فلسطین سرزمینی خالی نبوده است. چنانکه هرتسل در کتاب «دولت یهود» اشاره می‌کند، گزینه‌های متعددی برای بنیاد نهادن دولت یهود مطرح شد اما نهایتاً فلسطین به‌عنوان گزینه اصلی پذیرفته شد و مدنظر قرار گرفت. فراچنگ آوردن و اشغال فلسطین به‌واسطه زنجیره‌ای از ابزارها اعم از تطمیع، پول، زور و خشونت... صورت پذیرفت. روند اشغال سرزمین موعود مورد ادعا برای سران اسرائیل و غرب تاکنون هزینه‌های فراوانی داشته و خون‌های بسیاری از مسلمانان و اعراب به‌ویژه مردم فلسطین در این میان ریخته شده است. در خوانش نئوالهیاتی سران اسرائیل، این خون‌ها، خون‌های استیلائی قوم برگزیده الهی و کاملاً مشروع است. با کسازای نژادی و نسل‌کشی فلسطینیان و فراتر از آن اعراب و مسلمانان امری لازم و محتوم برای رسیدن به «اسرائیل بزرگ» است. قوم یهود با پشتیبانی از دولت یهود می‌تواند عدم تکرار هولوکاست را تضمین کند. آنچه در واکنش به عملیات طوفان الاقصی و جنگ در غزه و سپس رفع روی داد و حتی احتمال دگربری بلینان و دیگر کشورهای عضو محور مقاومت، همگی اموری ناگزیر برای تثبیت دولت یهود به‌شمار می‌آیند که مطابق و همساز با روح کتاب مقدس تورات و تلمود و همساز با «دولت یهود» هرتسل است که جنگ، خشونت و خون‌ریزی را توجیه و حتی «مقدس‌نمایی» می‌کند. اختلافات اخیر در کابینه جنگ اسرائیل میان نتانیاهو و افرادی همچون بنی گانتس و یسواو گالاتت در باب کیفیت مدیریت روند به‌ویژه در غزه گواهی بر این مدعاست که در ساختار سیاسی این موجودیت در باب لزوم استفاده از خشونت اختلاف‌نظر چندانی وجود ندارد، بلکه مساله و مناقشه بر سر میزان و حجم کاربست خشونت است.

اجلاس‌های مشترک از جانب کشورهای همسایه به طالبان

غیبت تامل برانگیز طالبان در اجلاس تهران

غیبت تامل برانگیز طالبان در اجلاس تهران

با توجه به اینکه ایران و سه کشور دیگر حاضر در نشست تهران، رسماً از طالبان برای مشارکت در این نشست دعوت به عمل آورده بودند، غیبت طالبان در این نشست بسیار تامل برانگیز بود. به نظر می‌رسد ماهیت روابط جمهوری اسلامی ایران و حکومت سرپرستی طالبان در سه سال اخیر و در کنار آن برگزاری اولین دور نشست فرامنطقه‌ای در کابل، آن هم به ابتکار تهران، این ایجاب را به‌وجود می‌آورد که طالبان با رغبت در این نشست مشارکت کنند. اما درحالی‌که امتناع طالبان از مشارکت در نشست به‌خودی‌خود سوال‌برانگیز بود، ماهیت استدلالات و دلایل آنها برای این عدم حضور بیش از پیش شبهه‌برانگیز نشان می‌داد. در این راستا ذاکر شرایط این کشور و منطقه، پیامد دیگری نخواهد داشت.

غیبت تامل برانگیز طالبان در اجلاس تهران

به‌طور قطع برگزاری اجلاسی به‌منظور هماهنگی هر چه بیشتر کشورهای منطقه و همسایگان افغانستان در آستانه اجلاس دوحه ضروری به‌نظر می‌رسید، به‌ویژه از جهت پیامی که می‌توانست از جانب کشورهای منطقه به طالبان از یک‌سو و مشارکت‌کنندگان در این اجلاس دوحه از سوی دیگر ارسال کند. با این حال به‌نظر می‌رسد نتایج و دستاوردهای این اجلاس تا حدی زیادی تحت‌الشعاع مسائل پربورنی و حاشیه‌ای آن قرار گرفت. موضوع نام‌گذاری این نشست یکی از همین حاشیه‌ها بود که حتی موجبات بهره‌برداری طالبان را فراهم کرد. درحالی‌که در بنر حاضر در محل اجلاس، عنوان نشست نمایندگان ایران، روسیه، چین و پاکستان در

امور افغانستان کار شده بود، قمی نماینده ویژه جمهوری اسلامی از آن با عنوان دومین نشست گروه تماس منطقه‌ای یاد کرد. این در شرایطی است که روس‌ها آن را ادامه ابتکار منطقه‌ای خود دانسته و با نام فرمت مسکو از آن یاد کردند. در پیام باقری هم بدون اشاره به این اختلاف‌نظرها، از آن به‌عنوان ادامه مسکو و نشست همسایگان یاد می‌کند. غیبت ضعیف کابلوف، نماینده ویژه روسیه در مراسم افتتاحیه نشست از دیگر حاشیه‌هایی بود که توجه زیادی را به خود جلب کرد. اگرچه عوامل فنی دلیل غیبت وی اعلام شده و وی در روز دوم به اجلاس ملحق شد، این سوال باقی می‌ماند که چه مشکلی برای حضور ابتدایی او در این نشست وجود داشته است. آیا این غیبت به‌مسائلی چون نام‌گذاری اجلاس و دیدگاه ایران در مورد ایجاد اقتصاد سنت پترزبورگ، آن هم همزمان با نشست تماس منطقه‌ای باز می‌گشت؟ دلیل آن هر چه بود غیبت طالبان در اجلاس نیز حاشیه‌پررنگ دیگری بود که بر نتایج اجلاس سایه انداخت، به‌خصوص با موضوع‌گیری‌های عجیبی که از جانب برخی مقامات وزارت خارجه طالبان انجام گرفت. برخی این غیبت و کج خلقی طالبان را به شرایط به‌وجود آمده در روابط دوجانبه در ماه‌های اخیر نسبت می‌دهند؛ به‌عنوان نمونه وقایعی که در کنسولگری افغانستان در مشهد و بر سر اخراج دیپلمات طالبان یا تغییر سرکنسول رخ داد. اظهارات یکی از مقامات طالبان در اجلاس اقتصادی سنت پترزبورگ، آن هم همزمان با نشست همسایگان در تهران، با واکنش مقامات وزارت خارجه ایران روبه‌رو شد. در نهایت آنچه می‌توان گفت این است که شاید برگزاری این اجلاس در شرایط زمانی و مکانی مناسب‌تر و با هماهنگی هر چه بیشتر، می‌توانست پیام‌های رستار و شفاف‌تری از جانب همسایگان به طالبان و جهان ارسال کند.